



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده مصلحت
موضوع جزئی: ادله قاعده _ مقام اول: ادله تاثیر گذاری مصلحت در استنباط حکم اولی _ ویژگی های طرق درک مصلحت _ ویژگی دوم: درک مصلحت _ سه نمونه _ نحوه تشخیص علت و حکمت

تاریخ: ۸ اردیبهشت ۱۴۰۰
مصادف با: ۱۵ رمضان ۱۴۴۲
جلسه: ۳۱

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم طرقی که به وسیله آن ما می توانیم مناطات و ملاکات احکام اولیه و یا به تعبیر دیگر مصالح آن ها را تشخیص دهیم و از آن طریق به حکم اولی دست پیدا کنیم، باید ویژگی هایی داشته باشند. البته این ویژگی ها علی سبیل مانعة الخلو اند. یعنی به هر حال ممکن است در بعضی طرق هر دو باشد، و در بعضی از طرق یکی از این دو؛ اما اینکه هر دو نباشند نمی شود. توضیح بیشتر در ادامه ذکر خواهد شد.

به هر حال گفتیم دو ویژگی برای طرق تشخیص مناطات احکام وجود دارد، یکی اینکه باید این یک درک قطعی باشد و عقل اگر به صورت ظنی به این مناط یا مصلحت دست پیدا کند، فایده ای ندارد.

ویژگی دوم: درک علت

ویژگی دوم این است که باید آنچه که به عنوان مصلحت حکم درک می شود، علت حکم باشد نه حکمت حکم. ما در مقدماتی که پیش از این به آن پرداختیم درباره حکمت و علت و فرق بین آن ها نکاتی را عرض کردیم چون این یکی از نقاط لغزاننده کسانی است که در مقام استنباط حکم شرعی قرار می گیرند. یعنی چیزی را که حکمت است را به عنوان علت گمان می کنند و البته عکسش هم ممکن است و چیزی را که علت است را به عنوان حکمت فرض می کنند. فرق بین این دو بسیار است مخصوصاً در این جهتی که مورد نظر ما است. بالاخره اگر مصلحتی حکمت حکم باشد، معنایش این است که حکم دایر مدار آن نیست، اینطور نیست که اگر آن باشد حکم هست و اگر نباشد حکم نیست. اما اگر مصلحتی به عنوان علت حکم باشد، قهراً بود و نبود حکم دایر مدار آن مصلحت است. لذا مسئله درک علت و درک حکمت بسیار مهم است در این مقام. لذا در ویژگی دوم می گوئیم باید این طرق و راه ها به تعیین علت یعنی همان مصلحتی که ملاک و مناط حکم است منتهی شود و چون در اینجا زمینه لغزش بسیار است، گاهی منجر به بعضی از فتاوا می شود که نمی شود به آن ها خیلی اعتماد کرد. چند مثال در این رابطه ذکر می کنم که چگونه این خلط منشأ بعضی از فتاوا شده است.

نمونه اول

در باب روزه همه گفته اند کسی که سفر برود و عنوان مسافر بر او منطبق شود، روزه بر او جایز نیست. در سوره بقره اینچنین آمده: «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضاً و أو علی سفر فعدة من أيام أخر یرید الله بکم الیسر و لا

یرید بکم العسر»^۱ یعنی هر کسی از شما در ماه رمضان مسافرت نرفت و حاضر بود، باید روزه بگیرد و کسی که مریض است و یا سفر می‌رود، روزهای دیگر روزه بگیرد.

آنچه که در ذیل این آیه ذکر شده، حکمت عدم جواز روزه و یا وجوب افطار برای شخص مریض و یا مسافر است. اینکه خداوند متعال برای شما سهولت و آسانی در تکلیف می‌خواهد، نه سختی و مشقت. یعنی حکمت وجوب افطار برای مسافر و یا مریض این است که گرفتار سختی و مشقت نشود به این دلیل که بیماری خودش مشقت‌هایی دارد و یا سفر به طور طبیعی سختی‌ها و مشقت‌هایی دارد که به واسطه آن خداوند متعال روزه را از شما برداشته است. اگر ما ذیل آیه را حکمت وجوب افطار در ماه رمضان برای مسافر بدانیم، کأن حکم وجوب افطار است، موضوع هم مطلق المسافر است، حکمت هم عبارت است از یسر و پیشگیری و جلوگیری از عسر. تقریباً همه فقها با توجه به این آیه و البته روایاتی که در این باب وارد شده، فتوا به عدم جواز روزه برای مسافر داده‌اند و یا وجوب افطار برای مسافر.

اما برخی از آنجا که ذیل آیه را به عنوان علت تلقی کرده‌اند، فتوا داده‌اند به اینکه هر سفری موجب وجوب افطار نیست، آن سفری که مشقت آمیز و سخت باشد موجب وجوب افطار است و الا فرضاً اگر کسی الان با هواپیما می‌رود سفر تا هزار کیلومتر مثلاً مشهد و عسر هم بر می‌گردد؛ به تعبیر این‌ها وسایل امروزی که مسافرت را آسان کرده‌اند، چون موجب عسر و مشقت برای مسافر نمی‌شود، لذا این سفر دیگر موجب لزوم افطار نیست و مسافر در این سفر هم باید روزه بگیرد. این فتوایی است که گرچه قائلین کمی دارد اما به هر حال از دید این‌ها اینکه مشقت برای مکلف پیش نیاید علت وجوب افطار در ماه رمضان است مطلق المسافر نیست، پس کأن ما دو قسم سفر داریم و یا دو نوع مسافر داریم. مسافری که عسر و حرج در سفر او است و مسافری که عسر و حرج در سفر او نیست و این آیه وجوب روزه را از نوع اول بر می‌دارد و نوع دوم مشمول این آیه نیست. این بدان جهت است که ذیل آیه علت قلمداد شده است. ولی نوع فقها این ذیل را حکمت دانسته‌اند و لذا اگر علت باشد حکم دایر مدار آن است. حال اگر سفری تحقق پیدا کنند و یا بیماری پیدا شود که در آن عسر و حرج نباشد، دلیلی ندارد که افطار کند پس گویا موضوع در این دو دیدگاه فرق می‌کند، موضوع یدر یک دیدگاه مطلق المسافر است، و طبق دیدگاهی دیگر موضوع آن مسافری است که گرفتار عسر، حرج و مشقت شود. ببینید چقدر تاثیر دارد که ما ذیل این آیه را به عنوان حکمت بدانیم و یا علت. طبیعی است که اگر چیزی علت نباشد، دیگر مناط حکم نیست. این مصلحت یعنی آسان گرفتن بر مکلف و یا سخت نگرفتن بر مکلف، اگر علت باشد، پس این حکم هست. اما اگر حکمت باشد باز هم ممکن است حکم باشد. معنای حکمت چیست؟ معنای حکمت این است که این فی الجمله تاثیری در حکم دارد، اما آیا همه تاثیر و علت تامه حکم این مصلحت است؟ اینچنین نیست. در کنارش ممکن

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

است حکمت ها و مصلحت های دیگری هم مد نظر باشد. لذا باید به این مسئله خیلی توجه کرد که آن مصلحتی که درک می شود و آن مناطی که کشف می شود، علت باشند برای حکم، نه حکمت. از این نمونه ها زیاد است. اینکه چگونه می توان فهمید این مصلحت علت است یا حکمت، خودش بحث مستقلی می طلبد.

نمونه دوم

یا مثلا فرض کنید در آیه دیگری در رابطه با نماز میفرماید: «أقم الصلاة إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر». اینجا ممکن است کسی بگوید امر به نماز شده، اقامه نماز واجب است و علت آن هم این است که نماز از فحشاء و منکر باز می دارد. اگر این آیه را علت برای وجوب نماز بدانیم، معنایش این است که نماز واجب شده است به خاطر انتهای از فحشا و منکر. اما آیا این معنایش این است که اگر در نماز این جهت تحقق پیدا نکند که موجب انتهای از فحشاء و منکر نشود، این دیگر واجب نیست؟ یعنی نمازی واجب است که موجب جلوگیری از فحشاء و منکر شود معنای علت این است که نماز موجب انتهای از فحشاء و منکر واجب است.

اما اگر گفتیم این حکمت است، معنایش این می شود که یک مصلحت از مصلحت هایی که نماز دارد این است که موجب انتهای از فحشاء و منکر می شود. آنگاه اگر ما این را علت دانستیم، العلة تعمم، دیگر نه تنها نماز، بلکه هر چیزی که موجب انتهای از فحشاء و منکر شود واجب می شود. آیا اینچنین است؟ اگر اینچنین است، ما چگونه بفهمیم چه چیزهایی موجب انتهای از فحشاء و منکر است؟ بسیاری از امور هستند که این ظرفیت را دارند اما آیا به این دلیل که ظرفیت در آنها وجود دارد، می توان گفت که واجب است؟ یعنی در واقع می توانیم یک کبرای کلی استفاده کنیم که کل ما یوجب الانتهای عن الفحشاء و المنکر، فهو واجب. اگر علت باشد معنایش این است. علت قلمداد کردن انتهای از فحشا و منکر معنایش این است که پس هر چیزی که موجب انتهای از فحشا و منکر شود واجب است. این در حالی است که نوعا آن را به عنوان علت وجوب نماز قلمداد نکرده اند. این ها همگی مواردی هستند که تفاوت دیدگاه منجر به اختلاف در فتوا می شود کما اینکه شده است و بعضا فتاویبی داده می شود که پذیرش آنها مشکل است.

نمونه سوم

در مسئله لزوم عده زن بعد از وفات شوهر یا طلاق از شوهر، مسئله جلوگیری از اختلاط میاه به عنوان یک مصلحتی برای لزوم عده زن در بعضی از ادله ذکر شده است. مثلا فرض کنید که در برخی روایات دارد که العدة من الماء. یعنی عده برای این است که اختلاط میاه پیش نیاید. یعنی زنی که تا امروز با این شوهر زندگی می کرده، اگر عده نگه ندارد و فردا به همسری دیگری در بیاید، اگر فرزندی متولد شود معلوم نیست منتسب به شوهر اول است یا شوهر دوم. لذا برای اینکه اختلاط میاه پیش نیاید گفته شده است که باید عده نگه دارد تا آن مشکل و مسئله پیش نیاید.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

جلوگیری از اختلاط میاه می‌تواند هم به عنوان علت تلقی شود و هم به عنوان حکمت. اگر حکمت باشد، معنایش این است که یکی از مصلحت‌های لزوم عده بعد از طلاق یا وفات شوهر این است که از اختلاط میاه جلوگیری شود. اما اینطور نیست که اگر کسی به طریقی یقین پیدا کرد اختلاط میاه پیش نمی‌آید، بتواند عده نگه دارد. فرض کنید که زنی یکسال به دلیل بیماری با شوهرش همبستر نبوده و نزدیکی نداشته. اگر شوهر او از دنیا برود، یقین دارد که از این مرد صاحب فرزند نیست و نطفه‌ای در رحم او منعقد نشده، پس می‌تواند بلافاصله برود به همسری دیگری در بیاید؟ پاسخ این است که اگر بگوییم حکمت است، خیر، برای اینکه حکم دایر مدار این جهت نیست و این یکی از مصلحت‌ها است. اما اگر ما این را علت دانستیم، قهراً باید بگوییم پس او می‌تواند بعد از مرگ شوهرش بلافاصله و بدون عده به همسری مرد دیگری در بیاید. همین مسئله در مورد زنی که رحم خودش را برداشته هم وجود دارد چون دیگر اصلاً اختلاط میاه در مورد او وجود ندارد. حال اگر ما گفتیم مسئله اختلاط میاه علت این حکم است، قهراً باید بگوییم این زنی که رحم خودش را خارج کرده می‌تواند بدون عده به همسری مرد دیگری بعد از وفات شوهرش در بیاید. اما اگر گفتیم حکمت است، نمی‌تواند این کار را انجام دهد. البته مشهور و اکثریت قریب به اتفاق این را حکمت دانسته‌اند، اما در بین معاصرین برخی گفته‌اند جلوگیری از اختلاط میاه علت است و کسی که رحمش را خارج کرده و امکان اختلاط میاه در مورد او وجود ندارد. لذا می‌تواند بدون عده با دیگری ازدواج کند. حال باید سوال کرد که اگر کسی یقین دارد که از این مرد صاحب فرزند نیست، چون یکسال با او همبستر نبوده، آیا در این مورد هم به این امر ملتزم می‌شود و آنجا هم می‌گوید که عده ندارد؟ من نمی‌خواهم وارد ماهیت این اختلاف و نزاع بشوم، اما می‌خواهم عرض کنم که مسئله علت و یا حکمت بودن مصلحتی برای حکم شرعی، بسیار تعیین کننده است در فتوا، و سرایت دادن حکم به موارد غیر منصوص.

بنابراین یکی از ویژگی‌های بسیار مهم برای آن طرقتی که می‌خواهد ما را به سوی مناطات، ملاکات و مصالح احکام راهنمایی کند، این است که آنچه که به ما نشان می‌دهد علت باشد و نه حکمت. ما به دنبال رسیدن به علت باشیم، نه حکمت. آن راه‌هایی قابل اخذ است که ما را به این سو هدایت کند. اما یک نکته بسیار مهم در اینجا این است که آن علتی که کشف می‌شود، حتماً باید علت منحصر باشد. چون گاهی ممکن است ظاهر یک دلیل این را به عنوان علت به ما معرفی کند، اما علت منحصر نباشد. علیت منحصره این مصلحت برای حکم، لذا من اشاره کردم که در مورد الخمر حرام لائنه مسکر با اینکه به وضوح ظهور در علیت دارد و چه بسا به صراحت علیت اسکار برای حرمت خمر را بیان می‌کند، اما در عین حال جای این سوال و پرسش هست که آیا اسکار تنها علت حرمت خمر است؟ اینکه باعث می‌شود عقل زائل شود، زوال عقل به عنوان علت حرمت خمر ذکر شده، در صورتی است که ما تنها علت حرمت خمر را اسکار بدانیم، یا اساساً ممکن است اینجا اسکار الخمر موضوعیت داشته باشد، یعنی اسکار غیر خمر علت نباشد. و یا به تعبیر دیگر مطلق الاسکار علت حرمت خمر نباشد و ممکن است در اینجا اسکار الخمر علت حرمت خمر و یا به تعبیر دیگر مصلحتی باشد که به دلیل پیشگیری از آن حکم به حرمت آن شده است. البته اینجا همانطور که اشاره کردم اختلاف دیدگاه هم

وجود دارد؛ بعضی همین را علت حرمت خمر قلمداد کرده اند و می‌گویند در هر چیزی که این حالت اسکار باشد حرام است. لکن درک علت به تنهایی کافی نیست، بلکه علت منحصره باید استفاده شود و اگر علت منحصره نباشد، ممکن است یک مصلحت دیگری هم علت داشته باشد. پس انحصار هم باید استفاده شود.

پس علت منحصره این مصلحت برای حکم باید استفاده شود که اگر محرز شود باعث می‌شود بتوانیم حکم شرعی را از این مورد منصوص به غیر این مورد سرایت دهیم. اگر فرضاً در جایی حکم شرعی بیان شود، این آیه و یا روایت حکم شرعی را بیان کرده، علت را هم بیان کرده، اگر ما به استناد اینکه این علت حکم است، این را تسری دهیم به موارد دیگر غیر از این موردی که منصوص است، پس ما از حکم شرعی که خود شارع بیان کرده و مصلحتش را هم بیان کرده، می‌خواهیم برویم به سوی اثبات حکم برای سایر موارد. این طریق لمّ نیست. ما از مصلحت به حکم نمی‌رسیم. البته طریق إنّ هم به یک معنا شاید نباشد، چون ما اینجا از حکم شرعی به سوی مصلحت هم نرفتیم. خود شارع هم حکم را بیان کرده و هم مصلحت را. اما اینکه ما این را ببریم در سایر موارد پیاده کنیم و حکم را در مورد آن‌ها اثبات کنیم، یک چیزی است که وجود دارد.

نحوه تشخیص علت و حکمت

مشکل اصلی این است که چگونه بفهمیم یک مصلحتی علت است یا حکمت. آیا اساساً چنین چیزی تحقق پیدا کرده و یا این فقط در حد یک فرض است. ما اصلاً در جایی نداریم که شارع مصلحتی را صرفاً به عنوان علت برای حکم ذکر کرده باشد. بسیاری از موارد هم واقعا امر مشتبه است و معلوم نیست این علت است یا حکمت. این مسلم است که بالاخره یکی از راه‌های کشف علت بودن یا حکمت بودن حکم، بیان خود شارع است. شارع خودش بیان کند. راه‌های دیگری هم هست که عرض می‌کنیم.

اگر شارع خودش به صراحت علت و مصلحت یک حکم را ذکر کند، و ما مناط حکم را به دست بیاوریم، می‌توانیم از این عنصر برای استنباط حکم در سایر موارد استفاده کنیم. اگر به صراحت علت منحصره یک چیز را برای حکم شرعی بیان کند. واضح است که این قابل تسری به دیگر موارد هم هست، اما آیا واقعا چنین چیزی تحقق پیدا کرده؟ ما اصلاً در جایی داریم که شارع به صراحت این علت را بیان کرده باشد؟ مثالی که معمولاً برای این می‌زنند، همان الخمر حرام لآنه مسکر است. این البته مضمون بعضی از روایات است و چه بسا خصوص این تعبیر در روایات هم نیست، اما فرض می‌کنیم که تصریح به این موضوع شده باشد. اما اگر تصریح به این موضوع نشده باشد، باید رفت سراغ ظاهر دلیل.

وقتی ظاهر دلیل مورد بررسی قرار می‌گیرد، نوعاً آن چیزهایی که به عنوان علت حکم شرعی معرفی می‌شوند، یا با «لأنّ» و یا با «فإنّ» و امثال این‌ها بیان می‌شوند. این‌ها ظهور در تعلیل دارند، اگر در ادامه بیان یک حکم شرعی این تعابیر ذکر شود، از آنجا که خطابات شارع القاء به عرف شده، در اینجا عرف با ملاحظه این بیان پی می‌برد که این «لأنّ» و «فإنّ» ظهور در تعلیل دارند. اما خود این هم به تنهایی کافی نیست، برای اینکه گفتیم باید انحصار هم فهمیده شود و

محرز شود چیزی که در این دلیل برای مناط حکم شرعی ذکر شده و آن مصلحتی که به آن اشاره شده، علت منحصره حکم شرعی است. یعنی حکمت نباشد و علت باشد، بعلاوه اینکه علت منحصره باشد. در بسیاری از ادله شرعیه ظاهر دلیل بر تعلیل حکم به این شیئی دلالت می‌کند، چون با تعابیری مثل لَأَنَّ و فَإِنَّ آمده است، اما واقع این است که همه جا نمی‌توانیم بگوییم این علت حکم است. برای اینکه انحصار از آن فهمیده نمی‌شود. مثلاً آیه «أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» ظهور در این دارد که انتهای از فحشاء و منکر علت و موجب اقامه نماز است، چون بالاخره با تعبیر إِنَّ آمده است. اما آیا می‌توان گفت انتهای از فحشاء و منکر تنها علت و موجب نماز است؟ انحصار از این دلیل استفاده نمی‌شود. لذا اگر بخواهیم تشخیص دهیم چیزی علت است یا حکمت، از راه دلیل شرعی و تصریح یا ظهور روشن دلیل در تعلیل آنهم به نحوی که دلالت بر انحصار کند، می‌توان به نتیجه رسید. اما اگر این صراحت یا ظهور روشن نباشد، قهراً نمی‌توان به گردن شارع گذاشت که این حکم را شارع به خاطر وجود این مصلحت و تنها به همین دلیل انشاء کرده است. این به هر حال کار آسانی نیست، چون بعضاً دیده می‌شود که بعضی به سرعت با ملاحظه یکی از این امور و مصلحت‌هایی که به عنوان مصلحت حکم شرعی ذکر شده برایش شأن علیت قائل می‌شوند آنهم علت منحصره و سپس یک حکمی را تعمیم می‌دهند و یا در جایی نهی را تعمیم می‌دهند. این مسئله ای است حساس و بنابراین نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

خروج یک مورد از محل نزاع

یک نکته ای را اینجا عرض می‌کنم و انشاءالله این بخش را به پایان ببریم. همانطور که در بحث‌های گذشته هم گفتیم و در این جلسه هم اشاره ای شد، با اینکه اختلاف است که آیا ما می‌توانیم به مناطات و ملاکات احکام دست پیدا کنیم و اینکه آیا عقل می‌تواند ما را به سوی ملاکات و مناطات احکام راهنمایی کند یا خیر، اما در یک مسئله شاید اختلافی نیست و اتفاق نظر وجود دارد و آنهم همان نکته ای است که اشاره کردم. اگر در جایی نص شارع باشد که این علت حکم است و علت منحصره هم هست، اینجا مورد اختلاف نیست که ما می‌توانیم به این أخذ کنیم و این را مبنا قرار دهیم برای موارد دیگر و فتوا دادن درباره موضوعات دیگر. این مورد نزاع و اختلاف نیست. نزاع و اختلاف مربوط به مواردی است که نص و صراحتی، یا یک ظاهر معتبری وجود نداشته باشد. حتی آن‌هایی هم که می‌گویند عقل نمی‌تواند به ملاکات احکام دست پیدا کند، منکر این معنا نیستند که اگر یک دلیل معتبر شرعی مصلحتی را به عنوان ملاک یک حکم بیان کرد، می‌توان به این ملاک و مصلحت أخذ کرد و به اتکا آن در سایر موارد که حتی منصوص هم نیست، این حکم را ثابت دانست. لذا این از محل نزاع خارج است و عمده آن موارد دیگر است.

ما باید ببینیم راه‌هایی که می‌تواند ما را به سوی مصالح که ملاک و مناط حکم‌اند، راهنمایی کند کدام است؟ وقتی می‌گوییم این راه‌ها و طرق کدام‌اند، قهراً دیگر منظور ما نص نیست، منظور ما ظاهر روشن یک دلیل معتبر نیست، چون گفتیم در آن‌ها نزاعی وجود ندارد. ما می‌خواهیم از راه‌ها و طرقی بحث کنیم که اولاً ما را به سوی علت حکم راهنمایی

کنند و ثانياً انحصار آن را بفهمانند، این که حکم دایر مدار این مصلحت، این امر و این شیء است. و یا به نوعی ما را به سوی علت به درک قطعی برسانند. ما گفتیم دو ویژگی لازم است، یکی اینکه درک قطعی پیدا کنیم نسبت به علت و عقل ما درک قطعی پیدا کند. و یا با کمک ادله معتبر شرعی علیت منحصره را احراز کنیم. پس می‌خواهیم ببینیم آن طرق و راه‌ها کدام هستند؟ اینجا چند راه قابل بررسی است که انشاءالله از جلسه آینده به بیان بعضی از این راه‌ها می‌پردازیم.

سوال:

استاد: خیر این اصلاً توالی فاسد زیادی دارد. ممکن است در مورد چند زوجی بگویند ما دلیل دیگری داریم که جایز نیست. اما اینجا فرض این است که یک همسر باید داشته باشد و با دلیل هم ثابت شده، منتهی اینکه یک همسر باید داشته باشد، تا چه زمانی باید این را مراعات کند؟ با طلاق و مرگ می‌تواند به زوجیت دیگری در بیاید یا خیر؟ لذا اگر می‌خواهد اشکالی شود در این مسیر است. یعنی همان سوالی که مطرح کردم در جایی که یقین دارد اختلاط میاه پیدا نمی‌شود، حال از باب اینکه سالبه به انتفاء موضوع است یا از باب اینکه اساساً با این همبستر نشده، یا از باب اینکه صد در صد جلوگیری کرده و... جای این اشکال وجود دارد که چه باید کرد. آن مسئله چند زوجی بودن را ممکن است بگویند ما به دلیل دیگری این را نمی‌پذیریم. اما در روایتی که از امیر المؤمنین فرمودید، ظهور در این دارد، اما آیا انحصار هم از آن فهمیده می‌شود؟ یا چه بسا آن حکمت باشد. از کجا می‌گوید علت است؟ خود بیان مهم است و اینکه بالاخره گاهی حضرات معصومین برای مخاطبان نشان و به اندازه فهم و درک آن‌ها مطلبی را می‌گفتند و حکمت یک حکم را بیان می‌کردند و یا اگر هم علت بوده، شاید در مقام بیان احصاء علت‌ها نبودند. فرموده اند این هم هست، اما اینکه چیزهای دیگر نیست، از این استفاده نمی‌شود.

سوال:

استاد: عرض کردم آن دلیل دیگری دارد که می‌گوید جایز نیست. اینجا ما فقط در خصوص عده بحث می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»